

۱۹۹

تاریخ هر روزنامه

ای

۹۵۲

۸-۵

۱۳۳۳-۱۳۳۲

بازرسی شد  
۶-۲۷

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: منبع التفتیش

موضوع: ( ۹۵۲ ) از کتب ( صلح ) اهدائی

آزای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی

بازرسی شد

شماره ثبت کتاب: ۱۳۹۵۷

۹۵۲

خطی اهدائی  
مجلس شورای اسلامی  
۹۵۲

۹۵۲

۸-۵

۱۳۳۳-۱۳۳۲

بازرسی شد  
۶-۲۷

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: منبع التفتیش

موضوع: ( ۹۵۲ ) از کتب ( صلح ) اهدائی

آزای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی

بازرسی شد

شماره ثبت کتاب: ۱۳۹۵۷

۹۵۲

خطی اهدائی  
مجلس شورای اسلامی  
۹۵۲





شکل  
9

در کلام خود و گفت که خاتم النبیین انا خلقناکم لعبدالہ و انکم الیانا لاترجعون  
بیشتر شایسته بنامه بر آنرا عبت گفته ایم با لفظ نبوی با بزرگو ایندی می شود  
در روایتی آمده عقی از بالای او سخن از شیخانه بر خیزد که عیبره و عیبره  
رسول ۳۳ ساله بر دین او بر خطبای او از مواجعه و بر خیزد کان مرگش و در آن  
و آب را بعد بر مانی بجز کان بر خیزد آنی حضرت بر همه آنکه فرود چون می آید  
هر وقت استغنی بر آید بجز کان گفته قدرت خدا بعبادتش بر کلمه بریم که حضرت زود  
بانی ضایق و مایه برای چنین فرود سخن می آید بجز کان بر خیزد از انبیا و شفیع و انبیا  
پس خوب گفته ای که هر که از روزم و شفیع و در کلام خود می شنود و جز در لیس انبیا  
فانلی شود انبیا شکی نه در پیش است از نظم و شفیع لیس در کار گرفت بر سینه که  
حق انور کلمه خود می شنود و جز در کلمه دین غیر وقتش در کلمه بر نود و وقت جان نرسد  
در تمام آن فرزند و مال دنیا و بار و و و سالی یک کلام بکار تو بنامید و بجز و تو  
بر سینه و بجز که در زمین و تمام انبیا می بیند که می آید زمان و همه از منته قوله و عالی و  
ای الخاء احکمهم لانی انما خیر من سماعه و لا یستغنی من لیس و یستغنی  
خود و در آن آیت پیدا کردیم با بر سینه و کار از آن است و ما و علی من از وی  
نا بر در

نظم

ای که در صل و در کلمه گوید بحالی نیت عقدت فیما بعد لربانی و ادو اموش و لکم  
ذکر خدا یکی بزای کمال نیت ای سایه باز وال چه در صلیک جلیله در سیه  
کبریه و بر اردالی نیت ای بی خبر از روز همان برضای بنده امروز تو کار خود  
عالی نیت قوله و فی انما نبلی لهم ایمورد او و انما اولمهم عقل استغنی لیس  
جول اهل دنیا هر چه می بینیم در روز قیامت انشای شفیع بهانه بر دنیا و آخرت  
در دنیا هیچ برود و نظم دینا مطرف همه در نیت شهر و یعطی بانی نیت  
در روزی ز بر روزی و خبری ناز بر روی روی نیت ایموش خود نیت  
و نیت که نزد دنیا و اهل دنیا کناره بر روی و نیت در نیت و نیت  
بخت و زانی بانی چه کم می نماند در رجب خود و کلامه اعلم انما الخیر الالدیا  
تویب و لکم و زمینک و تفاخره و تکافر فی الاموال و الادلاد علی  
حق سمانه و قلم غیبت و خوش موسالی را از دنیا بر او بنده است بد که بخیر و ما  
کعبه است و حال و قلمت ادر و دفع و عین و وال دور الیس آگاه شود و بر دنیا  
و حیاست بخیر و نیت و ما مثل باری کعبه است و لکم و لکم او کار کرد آن و  
و نیت ابدانی روی زمان و نفاخ و نیت از علی جابلس و عود و بجز اهل

نظم



و حیاتی و جان و لطایف منلی زده که در اول لذت و بوی خوش بود و آنرا چهره و کلمه بنام  
 در بر آید و در وقت مرگ بر سبیل منبلی میگذرد چون روی بیست و نه غلاف بود و در وقت  
 پس از زود انوارانی که از من گشته فرشته او را در همه این جهان گشود که توان در این  
 و در هر کسی بخواند و مثل این را در دنیا با دین با همی مثل است حضرت لیلی شیری از خواب  
 غفلت بیدار شود و در کار او شکر چینی لیلی مثل شیری و از حال و آرزوی  
 عمر بگذرد و در هر وقت که در خواب بود **روزانه** در زمان **کمال** شریفی  
 سفر و در یکجا با او شکر بر او گشته بر او زو گشته بشکرت و اول کشتی با الیه  
 و گشته جو غرق کرده و آن شرفی و قدر امر ضرر نمیگفت او شده که در هر طرف  
 رسیده بود که یکجا ز شکر رسیده بود که در هر طرف رسیده بود که در هر طرف رسیده  
 چون بر تو یکبار رسیده ام و در از بهلایه شکر خف و با دست هر دو را بوی خوش  
 و همه ارکان و گشته در هر کس بسته و فرای و گشته او کرده اند و عمر و تو که در دنیا  
 در دنیا چنان است بی در او و شکر خف و در هر طرف و گشته تا شکر بوی خوش و خف  
 مرد نمیده زیرا که در هر کس بسته و فرای و گشته او کرده اند و عمر و تو که در دنیا  
 مکه و مدینه و عی و کلا شکر بوی خوش و در هر طرف و گشته تا شکر بوی خوش و خف  
 ساقه

روزی

این قضیه را از منی بر من عیسی و خوشتر بود که کوفتی نورانی و خود معلوم از این  
 تا فکره قبلی که خود نام صحیح آنرا کامل و آتش بود تا غافل شد و تا شکر و در نظر او  
 گفتن بر من بد که در هر کس بسته و فرای و گشته او کرده اند و عمر و تو که در دنیا  
 از وقت زود انوارانی که از من گشته فرشته او را در همه این جهان گشود که توان در این  
 عمر بر روی بیدار شد که نورانی که در دنیا با دین با همی مثل است حضرت لیلی شیری از خواب  
 شکر بر او شکر رسیده بود که در هر طرف رسیده بود که در هر طرف رسیده بود که در هر طرف  
 که در هر کس بسته و فرای و گشته او کرده اند و عمر و تو که در دنیا  
 رقیع با نند و از منی بر من عیسی و خوشتر بود که کوفتی نورانی و خود معلوم از این  
 و آنچه در این است بدانی و در هر کس بسته و فرای و گشته او کرده اند و عمر و تو که در دنیا  
 که در هر کس بسته و فرای و گشته او کرده اند و عمر و تو که در دنیا  
 با ذوقها در هر کس بسته و فرای و گشته او کرده اند و عمر و تو که در دنیا  
 در هر طرف رسیده بود که در هر طرف رسیده بود که در هر طرف رسیده بود که در هر طرف  
 در هر کس بسته و فرای و گشته او کرده اند و عمر و تو که در دنیا

نبي صلى الله عليه وآله وسلم في يومنا هذا  
 رسولنا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب  
 عبد الله بن عبد المطلب  
 من آل بيته الطيبين الطاهرين  
 نفوسهم في جوارحهم  
 سموا بآل محمد بن عبد الله بن عبد المطلب  
 ان رحمة الله عليهم ولآل بيته الطيبين الطاهرين  
 چون از شما هم سوخته و حرق شده است  
 در همه آن صفتی که از رحمة الله ان رحمة الله اقرب من رحمة الوالدين  
 و غیره از آنست که بر نیکوکاران و بدکاران سوخته و حرق شده است مثل آنکه از آتش  
 و عمل مکتوب چون عبد الملک این است که در کتب بر سبیل نقل از قول مجتهد  
 نسبتی چون پند جوهر بر نیکوکاران و بدکاران سوخته و حرق شده است چون از آتش  
 عبد الملک هم چون از آتش که از رحمة الله و رحمة الوالدين سوخته و حرق شده است  
 هر چه جز این است سوخته و حرق شده است مثل آنکه از آتش  
 آنچه در قرآن

نسخ

مرتضی و فتنه ما ریح و زینا پیر خشم تا به خدا منقول شدم تا ما از کوه خدا را بنهیم  
 بنشترت زینا را در پیم و چو در چشمش سر ز کشته کوشش و دم ایغ آبش چو لاله ای  
 چو سیم الظل اذ ادعاه من حیوه و در کوشش و نماز که از دم و لعل از زبانش بر می آید  
 السلام علیک و علی آئینت و علی جمیع مسلمین  
 از کلماتی جوید که در قرآن و در کتب صحیحین است  
 ما در آنه که کلمه ایما در کجا بروی کف و می نما خلتنا کم و ثیبا فیکم و سنها خیم  
 ناره اخوی فیما رزقکم ما و بر دم کلمه بلاد و عراقی کف من المسی الخیر الامم  
 الاصلی الاصلی با کلمات آن در زمین القدس بر لبه کفتم به با مروی در جواب کفتم و کلمه  
 الفاسخ البیت من استطاع المله سبلا و استم و بطوا و کعبه و الکتاب  
 کفتم البیت و حوض زردانی در کلماتی زانی در کلمات استمانا یا یسریم و ابوجه  
 و ابی یسار کی کسره را تو می بینم و تو می سهر کندی و لید و لید هر چه ایغ سجا چون بر روی  
 از آیه قرآن کفتم الله نورکم کلمت و کلامی نورانی است که از آیه کفتم الله نورکم  
 سجا که در کتب صحیحین است  
 السلام علیکم و علی آئینت و علی جمیع مسلمین  
 آنچه در قرآن

P1

در جا کفرت با کفونا همستار که با اهل حق طعام نوزاد بر چو کفرت نونه هرا  
دستم ز سپاس نشتانم خورشید و نهام از آن بچکره کفرت با اقصای واری کفرت  
و کفرتنا منی المای کل شتی کفی المای مظهره و کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای  
منوی با بقا که بر کفرتنا منی المای احسنتم احسنتم لا افسدتم لغی بر کفرتنا منی المای  
کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای  
البصای منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای  
ان ضایحی منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای  
احسنتم احسنتم احسنتم احسنتم احسنتم احسنتم احسنتم احسنتم احسنتم احسنتم احسنتم  
کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای  
المومنین کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای  
مباشده که کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای  
ثلثه و اسم هر فرزند و کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای  
خلیلا و کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای  
کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای

فصحتون ان کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای  
کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای  
لا افسدتم لغی بر کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای  
کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای  
ان جوانی دردم مادم فساد که کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای  
مباشده که کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای  
کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای  
کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای  
کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای  
کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای  
کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای  
کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای کفرتنا منی المای

متل





احوالی شد معلوم کرد که فرزندان منشی وزیر پادشاه در حال استقرار و تفریح بودند و نیز خبری از  
 رنج و تکلیف آنان نگرفتند و در حقیقت کوه احوالی پسر ایلدو توغلو عینی  
 پادشاه رنج پادشاه از آن کسی که هرگز در پیش پادشاه نماند و پادشاه را  
 نگاهدارند و خود را نیز در چنگ انداخته اند که از راه اقرار لغو و معذرت می کند خواهی بود  
 و خبری بود بقیه عارفان و وزیران در روز یکشنبه در دست دراز شده است  
 حضرت و اقرار کرده اند که گفتند و خبری از آن نگرفتند گفتند ای سلطان همه را بگذاشتند  
 بدرکن این کار عمل است بفرمان آن چهارمین منسین من حاضر شوند تا من ای کوه را بگذاشتند  
 آوردم که هر کس را هیچ و الم ترسد به شاه فرمود تا چهار کس را آوردند و بگذاشتند  
 و خبر فرستادند که در روز شنبه که در دو مقام بود و در هر صاحبی که در هر صاحب  
 و صاحبی که شنبه تا آنکه حکم کرد که هر صاحب که در هر صاحب و در هر صاحب  
 بگذاشتند **الف** ای صاحب که گفتند که در روز شنبه در هر صاحب و در هر صاحب  
 می گفتند و در هر صاحب که گفتند تا آنکه شنبه می گفتند ای صاحبان مرد شنبه  
 آمده شما همان گفته اند اینها می پرسد باید که هر خبری خود کس جواب پرسید  
 گفتند ای ملکه هر چه در این موضع رسایم گفت آورده اند که با شما می بود پس خبر

۲۶

و

و در این روز سید ارشد روزی که در آن روز و در این میان رفت و در باره خبری  
 و موسسه که در این روز و در این میان رفت و در این میان رفت و در این میان رفت  
 اقدار و در این روز و در این میان رفت و در این میان رفت و در این میان رفت  
 گفتند که خبری که نامهم به پادشاه از روز و در این میان رفت و در این میان رفت  
 ای حوام که در این روز و در این میان رفت و در این میان رفت و در این میان رفت  
 کم و در این روز و در این میان رفت و در این میان رفت و در این میان رفت  
 پسر و در این روز و در این میان رفت و در این میان رفت و در این میان رفت  
 بیخ لیسک نماند و در این روز و در این میان رفت و در این میان رفت و در این میان رفت  
 لیسک و در این روز و در این میان رفت و در این میان رفت و در این میان رفت  
 نما برود و در این روز و در این میان رفت و در این میان رفت و در این میان رفت  
 نام برود و در این روز و در این میان رفت و در این میان رفت و در این میان رفت  
 و در این روز و در این میان رفت و در این میان رفت و در این میان رفت  
 برود و در این روز و در این میان رفت و در این میان رفت و در این میان رفت  
 برود و در این روز و در این میان رفت و در این میان رفت و در این میان رفت

۲۶

تا بومرغ و فاعلم پس با رکنه پیش تو ام آن در دلف در هر دو فال زنی که خواهم  
 از یک بر و در هر دو فاعلم پس در زنی و در آن و به هر یک از این دو فال زنی  
 دید که راسته با زینت تمام جوانان با نه در زنی ای پس بد آن مری و زنی و نام آن  
 تا پنج با تو همه کردم در زنی و جوانی که مردم و دل پیش تو ام زنی که نام  
 پس در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی  
 حرفی که تو کم کور و همه به با زنی ای لاله پس در زنی و در زنی و در زنی و در زنی  
 که پیش سر که و گفت ای سر از صفا و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی  
 زنی که آمد و در هر دو فاعلم و ما که کم کلیم سر از سر زنی ای آن و گفت بر که من  
 شیرین شدم که از چینی استم و آن در زنی که از هر که گفت در زنی و در زنی  
 که تو با هر چنان که در هر دو فاعلم و ما که کم کلیم که از زنی و در زنی و در زنی  
 از تو دیدیم حال پیش تو است بر و پس در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی  
 مالا بگوید در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی  
 مرد و تر است بوی که چنان ما زنی و با چینی زنی در زنی و در زنی و در زنی و در زنی  
 تا خ شهاب بر و نفس سیده با بر نفس خود ناله که و دیگر گفت در زنی و در زنی و در زنی

جمله مرد

جوانی که در هر دو فاعلم که در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی  
 با مال به بنیته چشم از نا و بیوت جوانی مرد و مرد و مرد و مرد و مرد و مرد و مرد  
 شیرین زنی و در زنی با چینی که در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی  
 گفت به اعتقاد هر وقت که در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی  
 زنی و زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی  
 بر صبح و لا اینه و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی  
 غم سوخت و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی  
 و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی  
 از برای که هر کسی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی  
 او و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی  
 و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی  
 سر که از زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی  
 بر لونا که هر که در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی  
 نورانی شد سر آن تا قهقار صوت پدر از اقوام هر که از زنی و در زنی و در زنی و در زنی و در زنی

بیب

مرد و زنی

بیب

نقد

زرتی برکتیم و بی رفیق رود بهای نهاده جانی جاده در پیشی که در پیش  
 پرسود و اموش که هزاره روز روزی که در پیش و در پیش و در پیش و در پیش  
 رسیده خواتم هر کدام و سو آن شیطان بی وجهی چوانی لغت را که بر آدم از قوام هر که  
 زشتی نشسته بی غایت بر روی میزایم **الف** لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت  
 هر چه ناکه در آن جا هر روز و دیدم هر روزی که در آن نزدیکی رسیده از طرف دیگر  
 پادشاه پدید شد چون بهم رسیده حجت و جعلی که در زمینه ام که شبی از روزی که در آن  
 پیاده آن روزی که ملک کرد و از پیش سو بر دوزخ رسیده و بی کینه روزی که لغت  
 حجت از زرتی آن همسانی از زرتی که شد و هر روزی که در آن روزی که اول دوزخ همسانی  
 بر زرتی که در آن روزی که لغت از جوع از فرخ و در پیش هم می ماند و از او می  
 مرا بر همه که دو روزی که مرا از زرتی که لغت است و بر یک از آن است بر زرتی که  
 لکن که در پیش از آن زرتی که در آن است تا صبا و بعد بهار آدم تا در آن روزی که  
 دوران بر زرتی که لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت  
 و چون شب در آن در آن خطای است از هر روزی که در آن نزدیکی رسیده که  
 دریم نشسته بعد پیش رفتیم و سلام کردیم و همان روزی که در آن نزدیکی رسیده که

شراب سحر و زنجیر آن روز مراد به نشسته لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت  
 دوازده جانی که از غایت منتر افغانی در آن که هر یک از آن روزی که در آن نزدیکی رسیده که  
 بیرون آن روزی که در آن با کرد و نصف سو خورد و نصف بر سر برده آسمان خنجر و در آن  
 بی آن روزی که در آن و در آن روزی که در آن لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت  
 از زرتی که در آن لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت  
 زرتی که در آن لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت  
 بر سر آن لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت  
 و در زرتی که در آن لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت  
 به از زرتی که در آن لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت  
 سبک بر دوازده روزی که در آن لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت  
 سال است از زرتی که در آن لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت  
 بزلی که در آن لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت  
 و در زرتی که در آن لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت  
 بر زرتی که در آن لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت

مهر درین

همیان از زخمو و درم با چنه همیان دک بر تو اتم و شکر خوار سره رقیع و دیوانه آن زنج  
 آن و زود چمن که جوار فرغی س بار اسنادی که م و از انجا غیر سره لایم و بیزار بری و ز  
 و غیره با یادانی رسیده کن زن کسکه پی لقاوم خود زنده و جرم از انقاوم او سطر  
 لغه ما کشته ربه نند و لغواهی آن زن از و و صفت رسته بر زلفه و امان در نند با و  
 صحبت به م در آن روزای منلی اما که بودی رقیق از طرفین صو ک گرفته که اگر رقیق  
 شفقی و زنی بیانی پس برایتی و بیرون ای شلی نو بفرست **که** که در **که** که  
 در کرب و لایز هم صوفی داشته تا از شفقی نام دولت وزیر از رقیق نام بود چنان  
 در چلیق ن مندر هر جا اتفاق به و کس م در آن شهرت با انکه در م رسیده و در بیرون  
 شهر کلید چنان بودی که شمرند و چون بر روزون همیشه با رفته بیانی لایز و  
 در روز در شهر خوبه و در آن میانی مهابت بر سر از طلا رخ خشم و صفا و جلا  
 دست افش رقیق و بر انجا می بود است و در شهر شفقی کلان بر سر از بر کله مال جلال  
 در رخ که چار با و از شهرند صوفی کلان شوکشی میبوم با پیغمبر در و چیه سینه  
 شایه میله و جمله کار بر قاوم که سر خوار شده و در این مکان بیستی میبوم و کلا  
 چنانکه فیه انکه قاسم جده و عاری و در این سینه کنیم که از بر سر در کار رقیق

شفقی بر کلان

۵۷

اگر شفقی شفقی در دست بیانی پس با هم عهد و شرط کرده و سر کوه خوردند زنده  
 خجانت شود پس بطریق ربهانی لباسی پوست و مینی بر تن کشید آن فرزند  
 و لغفته با بخت و عدوت شام و سلام آن عدوتی که در روز و دیروز بپوشیدند تا آخر طرف  
 اولاده عالی با بیارست بیانی چنانکه شسته و با عدوت کار بیانی بچشم سر خوار فریبا  
 بر اقع نام بند کشید کی کهن جو بی از رقیق که سوخت را به و در دردی کلید بیانی  
 ده روز در زنده آسایان عدوتی که در آن زمان در آن مزرعه و شاد و در سر کوه  
 از روز با پیش بر این است صوفی و در آن آبی بر سر کلان را که اول بیانی شفقی که در آن  
 الیاتی طلبیده و لغواهی و اگر کم و کس که در بیانی و در آن روز و در آن روز  
 به هم رفت و در آن کس که در آن روز شفقی بیانی شفقی در آن روز و در آن روز  
 چشم که بخواهد به کلان برود و از آن روز در م با دست کس که در آن روز  
 کس در آن کلان که در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز  
 بایم که چون خوار بر سر آن می باشد در هر بیانی که سر خود م و کس که در آن  
 کلان نام چیه و در آن روز که تا به مقدم رسم انکا المیاتی خلق و در آن بیانی کلید  
 به قدر شفقی شادمان که با دست با شکر و بر رفت و پس بیانی شفقی نور و زلفه

که در وقت یکبار روز در نوشته و میباید تا خلق را سوز و زاریت که در بند بود  
 فرض غایت شعله و در کلمه است بسته و در پی بر سو و در شکست باره بار که  
 در یکی از خلق که گفته در خاک گوید ایضا و بر روز در نوشته و در کلمه است و در خاک  
 و خلق شده بر بنام خدا و شفیع و رفیق میروند که همه در میان یک کلمه قرار  
 نشانی و غلبه بر زمین عالم و مردم گفته تا سو و سو و سو و سو و سو و سو و سو و سو  
 و در نوشت بر کلمه چشم که در بیان رفعت عالم و در کمال گفته و حق از آن است و در  
 که در چهار پیش پا شانه را در زیر هر کجا گفته و این از احوال پادشاهان است  
 و حضور بر این نوشته و همه که پیش پا شانه فرستاده عالم که کب که در هر یک است  
 با و علم روزمانی و کسی و در پی میان فرستاد و همه را در هر یک که در هر یک است  
 در این روزها روزها در آنکه در حق است آن خود که بر همان سوزانند روزها در آنکه  
 در صلا ایستاده و از شهر میرود و در پی در نزد یک شهر که در سینه و در کمال است  
 که در فرستاده و در آن مال سو و در شهر و حق گوید روز و در کمال است که در  
 که در هر یک از شهر فرستاده روز در کمال است رفیق که در کمال است که در هر یک  
 گوید که در کمال است که در هر یک و باید ه طلا یا بی و ری تا غلبه کنیم و در هر یک است  
 در آن روز

نموده و خدایت که حق سو که با کوزه خدایت کند که به هر سرفیه فرزند خود  
 که در هر سینه در آن میان است که در هر یک که در اینها در کمال است که در هر یک  
 میروند و گوید و در هر یک از هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک  
 برادر در میان حق و در هر یک است که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک  
 و در هر یک است این شرط و در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک  
 بریم میبوسیم که در هر یک است که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک  
 پس از کلام هر سینه که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک  
 حتی که در هر یک است که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک  
 در هر یک است که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک  
 رفیق که در هر یک است که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک  
 انصورت است که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک  
 هر روز که در هر یک است که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک  
 روز که در هر یک است که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک  
 پس رفیق که در هر یک است که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک









۱۱ استنداری و خندان است ۱۲ از زبان و سینه و کف دست و کف پا و کف کف دست  
 ۱۳ میزبان را بر زلف معقد و مبر بر روی پیش نوق و بر منگینه ناید ندارد  
 ۱۴ او را در می نشیند از زرد چوبی است ۱۵ ایچ اشک و این عصاره ۱۶ آن بود که میگنجد است ۱۷  
 ۱۸ این بر چینه کوه است ۱۹ ایچ عا بوجا که آن را در زمین است ۲۰ ایچ عا لوستم مراد دارد و لیکن  
 ۲۱ ایچ عا موش بر صهار عا و ایچ عا لایه بود همون که است ۲۲ ایچ عا مهر و فرنگ  
 ۲۳ د باره شکله در میجوب است ۲۴ از د سارینش خود صیده که از زرد رنگ برگیر  
 ۲۵ در زمان قاریک اگر با این است کار کند آنقدر کا و خوند آنورق گزند  
 ۲۶ آنر و ورق عا و ایچ عا لایه بود در اول کار است ۲۷ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۲۸ لایه بود ۲۹ ایچ لایه بود در اول کار است ۳۰ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۳۱ ایچ لایه بود در اول کار است ۳۲ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۳۳ ایچ لایه بود در اول کار است ۳۴ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۳۵ ایچ لایه بود در اول کار است ۳۶ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۳۷ ایچ لایه بود در اول کار است ۳۸ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۳۹ ایچ لایه بود در اول کار است ۴۰ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ایچ لایه بود

۱ اب از دست میجید ۲ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۳ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۴ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۵ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۶ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۷ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۸ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۹ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۱۰ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۱۱ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۱۲ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۱۳ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۱۴ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۱۵ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۱۶ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۱۷ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۱۸ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۱۹ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۲۰ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۲۱ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۲۲ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۲۳ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۲۴ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۲۵ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۲۶ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۲۷ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۲۸ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۲۹ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۳۰ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۳۱ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۳۲ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۳۳ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۳۴ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۳۵ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۳۶ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۳۷ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۳۸ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۳۹ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ۴۰ ایچ لایه بود در وقت آن که  
 ایچ لایه بود

کلمه که در کتاب است ۱۹ و در این سخن مکتوب است پس بخوان در روزهای پنجشنبه  
پدر علی است ۲۰ پیاپی بر او نیندا بر رانم جان ۲۱ و قصه بگویم بی جزایر سکنه  
 سکنه ای برده از روزگار ره بر او است ۲۲ برده مردم در زمانه ما مدینه ۱؛ بدان که شی  
 بد که بدان بگویشی در وقت که در فریب رود هر که برکت کند آن برکت می شود  
 پس در مقام حکایت منبر بیاورم ۲۳ آه که در روز مردود بود بعد که او به واسطه  
 سلفینه در او حکایت کرد که ز برکتش بر منبر سخن می گوید که مثل شربت است تا که در وقت  
 بر منبر می نشیند پس از آن بر آن که بر او عیب شایسته است در راه می آید و بر منبر می نشیند  
 رفیق ندیدم، بر آن عینی بر منبر از کجایه صداندم من غرض خسته رفیق و شکر کز آنیم با  
 شریف و انعام داد و در روز ما رفیق من بخت خود و طبع خود را بستم چون بخت  
 قطع نمود اما نوبتی پیش از آنکه گفتی عجم و در بخت رفیق توام که گفتند با او در  
 از او گفتا و نسو و رتبه بر او برفتم، که بخت بخت رسیم در از او با دانی و رفیق و از شکر که بستم  
 آه من خسته روز ربه انعام و پادشاه خود همان حکم را بر منم و او در عقب من سینه زد  
 کینه بر من نهان کردنم در دانی است خود بود بر آن کینه در منم و اتفاقا آن کینه موافق  
 بود و همان لغز بود و رفیق خود و در آن کینه انعام و جیم آن کینه ز بار کینه خود بود

بر دم و در پس و در اینم و در وقت ششم بر طرف طایفه در وقت ششم و در وقت ششم و در وقت ششم  
تایخ امره فلی الله لعل شیخ قدیرا ۲۴ سله بر جوان و بر چشمم در حقم نورانیست  
 منج هم پس بر خواندن آن آیت بود که هر که آن در روز سهواً بر او است هر کس که در آن  
 بود و نوره از من در آن روز هر که بر من خسته بود و در آن روز در آن روز در آن روز  
 بست و خسته گشته و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز  
 فصل آن کینه با هر که بود و بر من خسته بود و در آن روز که در آن روز که در آن روز  
 بر تو طبع من شستم چون آن روز در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز  
 بچو در روز و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز  
 گفتا ز شرم المال در بخت کینه و بیرون آیم و همیانی ز بر رفیق در روزم جو دهم هر چند باغ  
 میگویم گفتن من خسته در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز  
 در روزی عجم و بخت نام رفیق آیم و بر من خسته بود و در آن روز که در آن روز که در آن روز  
 دانی ایست و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز  
 ایست ز در در کلام است شود که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز







داغ مثل نهورب و جنس حقیر و خوار بنابر شد و از این جهت سر سره آید و علف کفته  
 پنهان میزند بر سوز و با هم میزدند و صلابت دست و صورتی که چو جوفاتاق استرغالی  
 بد را زنده پوست و دهنی است پر نور و صبر خواهد آمد و کوفته و کوی کبلی و فلان و غیره  
 نور چشمی زنده الجلی من آثار و دلخیز و در خرد برش ای غمخیزه کفر به نسل و در جوار  
 بر این صید شمشیر کوفته نخل و قندهار و در روز نه جلال بود از کاشانان خود آید و  
 از این مکتب است و کوران چو خورشید بود از مرزبندان سرسبز جنت و آبی در دستان گل  
 مروغی با طایر بر سر و طبعی و کشته است بام کسی که میاید و نترسان چو کور است از آتش  
 و از این ضایع شو پس در رتبه جوی و زنده و با است میگرد و بر آن جوی الهی میگرد و کشته  
 و از آب شاد و آب به هر روز که در مرزبندان است که همه در کف دست ایشان است  
 و در روز آن نزار شکر آب مکتب و نترسان است مرد و با زای هر ما هم میسر مگرد و کل  
 نترسان دیگر میاید بر سر سپیده با ناله میگرد و ناله بر سر سوزنی بر سر روگرد  
 دو هفت ربع انقب و کج و لو به چای است بود بر سر سوزنی ناله کفینه و سخن کفته کبلی  
 ناور از بران نوضی خوار در سزا کفینه است که کوفته و جمع میوان پیشی او برنده  
 تمام ملاک که خالی نشود و او در دهانه سوزنی کینه هشته و کی سوزنی از او که در بر این  
 چو خورشید

۵۵

یوسف که زانم در بند و زان آن سوزنی بدوزند و نه هم میگردن بر سر سخن ما بر سر سینه اندازند  
 عظیم **مکتب** که بیخ ترک و طی خونس رو میاید از آتش اتفاق بد کسی از سخن کبلی بر چو نعل  
 سوزند و به هم از خا خشیت سخن بر آینه از آن کس بر سینه هر سینه ه کزین  
 نسله که و از وطن میرون از کما که کف و رنج با و خیم اودا نانو خوار بر مردم  
 هر یک که بر کرم و کس میگردند و هر کس که در مردم هر چه از او خوش حال و اوست و کوی  
 ترک و طی نمودن آن ناید به نهاره نیم دیگر کوفت هر چه همین در دمیست از شاد بوم  
 کف و طبعی آرام در دم و چون هر سه روز در کف خوش بر آینه کوفته که کف کف و طبعی  
 پس با هم هر کفته ناله جان طاهر در کفینه و کلام کوفته نترسانه که از آن زنده برود  
 از بیخ بر کفینه ناله در بیام هر کز آنرا در آینه دوران بیای آن که سینه با هم جدت  
 روزی که با دست ناله بر بوم نشای با کاسه و آن کج و صفت سینه خادوم خذلا  
 ناضحیت معلوم که خادوم رفته و زان بر سینه سینه با کزین و سخن کف که کف بر سینه  
 خود کوی بصفت کبلی منور و صفت و بوی و کف و کف و کف و کف و کف و کف و کف و کف  
 کلام را فر میزند که دیگر از آن بهره برادر از آن بر سینه کج و از ناله پشته  
 ناله کز او در سینه بر سینه ناله کف و کف و کف و کف و کف و کف و کف و کف و کف و کف  
 چو خورشید

۵۵

هرگاه خواه دید و حق تبارک و تعالی را میداد و خوش میگرداند که در این روزها  
 بمره ندر علی و صمد بر بنیاد است هرگز خفا هم در یکدیگر نمیکنند و اولی که در اول  
 شخص جز به دیده و دل نماند که در این روزها در هر روز در هر روز در هر روز  
 چنانچه چنانچه در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز  
 نمود باید بر سر است و آنکه در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز  
 زانو و توشه سر و لوله که میگویند از هر یک از اینها هر روز در هر روز  
 از هر یک از اینها هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز  
 و هر یک از اینها هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز  
 مایه و در اقسام اما هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز  
**م** از هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز  
 در وقت دو روزی و هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز  
 و هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز  
 روزی از هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز  
 خداوند بخشنده و مهربان و بار خدای عالم را در هر روز در هر روز و طهارت

در هر روز

خور و چند روز است این سینه که سینه نماند از اینها او را از اینها و در هر روز در هر روز  
 امروز و صیغه مخصوص در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز  
 سینه ام هر که در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز  
 یکاوه یا پس آن را با در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز  
 در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز  
 آن را که در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز  
 بر روی هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز  
 بی نظایر هیچ یک از اینها در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز  
 انکار و سوره است و از اینها در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز  
 و کفایت در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز  
 و آنکه در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز  
 که هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز  
 در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز  
 احوال هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز

از برادران و اقوام که از جانب ما بودند ...  
 برادران و اقوامی که از جانب ما بودند ...  
 چون از آنجا که ...  
 و کما و ...  
 هر چه از آنجا که ...  
 پس به خاطر آنکه ...  
 بدین عقیده که ...  
 و پس هر چه که ...  
 و در آن ...  
 از برادران و اقوام که ...  
 اختیار اینهاست ...  
 بوی بد را آوردند ...  
 بعد از آن که ...  
 و از آن ...  
 و از آن ...  
 و از آن ...  
 و از آن ...  
 و از آن ...  
 و از آن ...

از برادران و اقوام که از جانب ما بودند ...  
 برادران و اقوامی که از جانب ما بودند ...  
 چون از آنجا که ...  
 و کما و ...  
 هر چه از آنجا که ...  
 پس به خاطر آنکه ...  
 بدین عقیده که ...  
 و پس هر چه که ...  
 و در آن ...  
 از برادران و اقوام که ...  
 اختیار اینهاست ...  
 بوی بد را آوردند ...  
 بعد از آن که ...  
 و از آن ...  
 و از آن ...  
 و از آن ...  
 و از آن ...  
 و از آن ...  
 و از آن ...

خوشی نه اغاز واکرام او نوزده کوه **باب بیست و نهم** از پند پند مصلحت است  
 با درگاه او مینویس که **۱** با تو که است این مژده است **۲** با درگاه تو که است **۳** با درگاه تو که است  
 با درگاه تو که است **۴** با درگاه تو که است **۵** با درگاه تو که است **۶** با درگاه تو که است  
 کینه بجز از راه **۷** کینه بجز از راه **۸** کینه بجز از راه **۹** کینه بجز از راه  
 بگردد **۱۰** کینه بجز از راه **۱۱** کینه بجز از راه **۱۲** کینه بجز از راه  
 کینه بجز از راه **۱۳** کینه بجز از راه **۱۴** کینه بجز از راه **۱۵** کینه بجز از راه  
 تمام مکنه **۱۶** تمام مکنه **۱۷** تمام مکنه **۱۸** تمام مکنه **۱۹** تمام مکنه  
 نزلت **۲۰** نزلت **۲۱** نزلت **۲۲** نزلت **۲۳** نزلت **۲۴** نزلت  
 بد راه نمیدارد **۲۵** بد راه نمیدارد **۲۶** بد راه نمیدارد **۲۷** بد راه نمیدارد  
 از نیک نام **۲۸** از نیک نام **۲۹** از نیک نام **۳۰** از نیک نام  
 تا درگاه **۳۱** تا درگاه **۳۲** تا درگاه **۳۳** تا درگاه  
 عجز نیند **۳۴** عجز نیند **۳۵** عجز نیند **۳۶** عجز نیند  
 پذیرد **۳۷** پذیرد **۳۸** پذیرد **۳۹** پذیرد **۴۰** پذیرد  
 لب نما که **۴۱** لب نما که **۴۲** لب نما که **۴۳** لب نما که

از کم شود و هرگز دنیا را بدید از آن **باب بیست و دهم** از پند پند مصلحت است  
 این مقدر است **۱** این مقدر است **۲** این مقدر است **۳** این مقدر است  
 محسودا **۴** محسودا **۵** محسودا **۶** محسودا  
 و نیند **۷** و نیند **۸** و نیند **۹** و نیند  
 ما نام **۱۰** ما نام **۱۱** ما نام **۱۲** ما نام  
 و چنان **۱۳** و چنان **۱۴** و چنان **۱۵** و چنان  
 که **۱۶** که **۱۷** که **۱۸** که  
 بد **۱۹** بد **۲۰** بد  
 و در آن **۲۱** و در آن  
 به **۲۲** به  
 نشت **۲۳** نشت  
 هر **۲۴** هر  
 و **۲۵** و  
 در **۲۶** در  
 در **۲۷** در









دقتم و بخرج حضرت که بیا مروز این سخن را بجه اول آورده که بر روز و در روز و در روز و در روز  
شنبه در این عورت چو لب زده که زنی بود کورا قبول نمود و از آن زمان نوزاد گرفت پس  
آن زن بچهره فرات بر قدمت حضرت لب هم آرد که آمد و لولع علی کرد آن حضرت در حق  
و طایفه و آن زن از پنهان کار روز بدینه شود و نمود که شب پس از آن زن غیبی بر آن  
دقتم و برادرش را برداشد چه در پیش است و از خون فانی که مروز و که نشود که هر که در میانها  
و پنهان کارش را خوبش هم در دنیا هم در آفت از آن که در آن راه هر که در پیش است پس  
**در بیان عروج** | چون به پنده است | چنانچه بر روز و شب و در آن روز | چنانچه در آن  
پسین | چنانچه در آن پند بیک سوره که | چنانچه در آن چنانچه در آن چنانچه در آن  
و در آن | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است در آن | چنانچه در آن  
پسین | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است  
چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است  
چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است  
چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است  
چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است

چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است  
چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است  
چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است  
چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است  
چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است  
چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است  
چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است  
چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است  
چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است  
چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است  
چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است  
چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است | چنانچه در آن پند است

چنانچه در آن









چو بکند و در آنجا که با آن همه بودید و مسلک آن با سخن آن که رفیق او  
گفته بود آن نورانی که معنی نین ه تو پیش رو آن که گفته بود و این که  
و ما به چشم و صاحب کمال همه بیور شسته و مسلمانان در عبادت شسته به بر حق او  
و این گفته اند در پیش او مرد با آن این غریب از سرش خود بگفت سر گفته در آن سخن  
و موهبت آن عالم و گفتن و سزل را از راستی آن که آن بود و به دلایح کار و معنی گفته و این  
فرمانند مردم حرامی مانند صورت آن که آن بود و این که آن بود و این که آن بود  
و در پیش عالم برود عالم گفتن را از سرش و این که گفته گفتن حرف خدیو و صفا  
که این حرف است معجزات او پس گفته میگوید این سوال را بجهت خود پیش رفت عالم و هر چه  
تجرب و آشنی انکارا و آن نرد و فرزند خود در بر سر بره و چنین میگوید که در وقت نشانی  
سوار شدند و بدان کار او سارا و در آنجا که او را بر سر بره گفتن خود مردان جان و از  
و سر مرد را در وقت نشانی که عالم گفته بود و در آنجا که او را بر سر بره گفتن خود  
معلوم ما به گفته گفتن و بیانی در کفر که از این سو که آن به بند بر تو بیخ با هر دو مال  
بیرون از گفته است گفتن مردم بر بیرون تو در بیخ چه نمیدانند اگر است سکونی و خود  
برود و آنکه بیرون از گفته است این تو را بر چه میفرستد در بیخ چه راه پیدا کند و در

مال با بر شسته از آن راه بیرون روم به دست بخندید و گفتن از سر بره از راه از کجا  
خوبه تو بر سر و در آنجا که این گفته که این گفته این گفته که هر چه صد انچه و تو بر سر از سر از سر  
که ششم و تو صلی که پس ملک گفتن را بر آن در گران در بسته در در گفته معنی  
از خدا این که اسم هلا به ملک بنده میگویم و این مثل از سر بره پیش از او کار بماند و این  
و هر چه برود برود پس در سخن بر آن زرد چون مرغ از لایه به بی آنکه و سر بر آن  
از کشته بر سر که حکم کرد در در گفتن بیرون شد و در آنجا که خود پیش از آن سخن  
رسیده دوم و در هر جا انظار داشته اند از آن در در هر چه هر چه فرود بر در  
چو این شسته بد که گفته شسته با دست از آن که خود نمود از آن کشته کشته بر سر  
سر بر زلف و این که آن شسته بر کشته شسته بر کشته شسته بر کشته شسته بر کشته  
پس گفته که از آن کشته شسته بر کشته شسته بر کشته شسته بر کشته شسته بر کشته  
از آن که گفت و سر از رفتن بیرون از کوه با بد که هر چه هر چه ملک عوم و در هر  
انظار زده است در یک مرتبه از در کشته شسته بر کشته شسته بر کشته شسته بر کشته  
از آن که از در کشته شسته با خوردن زده و حقش را با گفته است و همه خدایان حرام شسته  
در در خدایی که هر کشته شسته مردم از بر کشته شسته که در خود از سر بره و جواهر او















پیش از گذشتن شیخ بهمن بنی در لایحه و آنچه رسم در رسم اهدا و فسخ بر ما  
 آید و فرزانان را که بیکار میماند که با بقیه بود و شرفش را که انانها پیش از  
 چون آمد و پیش آن حال عیاشی ما که بر جوانان دور میان بسوی بر سر شرف و کفایت  
 آنچه مسلمه در راه جواب بنی بماند کفایت در راهی در پیش کفایت در راهی و ما  
 سلم بر خیزد و این کفایت بر کفایت هم است در پیش کفایت در پیش کفایت در پیش کفایت  
 بماند و جواب سلم و این است که در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی  
 خلاف او که پیش کفایت از کجا بر نوبت است کفایت از آنجا که وقت در جوابی است  
 که در پیش کفایت در پیش کفایت در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی  
 و این بر راهی که در پیش کفایت در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی  
 از با بر خیزد و جواب سلم و این است که در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی  
 بهر شرفی که در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی  
 نیاید نظر به خلاصه کفایت نما در پیش کفایت در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی  
 عملی و نوزاد و این کفایت در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی  
 با حسن بنی که در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی  
 ده ماهه

آید و شرفی که در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی  
فرمود علی بن السلام و صلوات الله علیه بر کافران بر علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب  
فرمود علی بن السلام و صلوات الله علیه بر کافران بر علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب  
 آنچه و بنا بر شرفی که در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی  
 در پیش کفایت در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی  
الضیفة حبیبی اهل الجنة رسید که مهان دلیل است که در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی  
 آن نیز به راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی  
 هر شرفی که در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی  
 و بنا بر شرفی که در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی  
والنظام و آتله و المعصمة مصیبة و الضمیر علی النبی و الیکم  
خشیة الله امان من الفاس و دروغ فرزند کفار در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی  
 بر راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی  
 عقوبت در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی  
 و عالم در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی و در راهی

























هر چه که سلفه جوانان بخورد از آن حکم کرده است چنانچه در زمان کهن  
تجرب کرده بفرمودند و در وقت دوش و نهان بجز آب سیراب کردن  
حال پرسیدند آن چه گفته و سرچشمه است انداخته بودند تا که عوام به او از دست  
و نا سوخته و بسیار بخورند ابرو که جرات کند و کفن از او بجز طوطیان  
میگویند ترا و خود جنب کوفت بر سر طوطیان هم کرده ام تا در آن وقت  
در دم نامش طوطیان است و در آن زمان طوطیان با کوفتند و کوفتند  
مخ از آن بر سر عوام و در آن زمان گفتگو علم با هر صورت کوفتند مخ با هر  
و کوه بر سر انداخته و از آن حکم کرده که یک سویش زن فرزند او نگاه  
بیکاره با هر طرف این کار که در کمال سخن از کوفت بر سر کوفتند  
چون این معانی شنیده کف کوفتند و این کوفت مصطرب و در کوفت  
در دوای سخن نشانی است که کوفتند و در زمان کوفت بر سر کوفتند  
بر سر کوفتند و در آن کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند  
کوفتند و در آن کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند  
کوفتند و در آن کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند

۱۵۵

ایچران

و در هر سینه و در آن سینه است فایده که هر چه کوفتند  
کف کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند  
و کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند  
کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند  
کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند  
کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند  
کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند  
کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند

۱۵۷

دان ستوره

و آن ستوره خوردند و در آن علم است و کوفتند و کوفتند  
در آن کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند  
کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند  
کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند  
کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند  
کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند  
کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند  
کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند

و در هر سینه و در آن سینه است فایده که هر چه کوفتند  
کف کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند  
و کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند  
کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند  
کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند  
کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند  
کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند  
کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند







دیس پیمبر آمد و آن غنیف بنده و عظیم تر نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
حق نام بگفته اند و هر نفس در روز و هر روز در آن عظیم تر نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
در وقت شوم و موش شده و آواز نه در تمام کجا پس کرده و چینی خوردن شکر از آفتاب  
در کنار آب بهر سینه و در آن روز در پیش از آن وقت و بنام هزار هم عظیم تر نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
نصف وقت بر بد پس از چهار طرف در کنار صحنه ای نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
بگذرد و هر کجا که در آب و صحنه نشسته بر آن عظیم تر نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
نصف وقت در آن روز در بد سکر خور و غنیف تر نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
نفرین کرد و آب و صحنه نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
چرخ میزند و در وقت شوم که در آب و صحنه نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
صحنه نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
آمد و هر آن روز در آن وقت نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
بودند و هر کجا که در آب و صحنه نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
بودند و هر کجا که در آب و صحنه نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته

و

بعد در کنار صحنه نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
رو خدا بد بود و در آن زمان بر او بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
لوا که از هر بهر عینی عظیم تر نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
رو عظیم تر نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
ن عظیم تر نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
رو عظیم تر نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
تست عظیم تر نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
بر عظیم تر نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
نفرین کرد و آب و صحنه نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
نوشته عظیم تر نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
میشی و در آن روز در وقت نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
شده و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
گشته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته

سفر شریف یعنی این باره که آن روز در آن وقت نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
بر آن و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
**بیت** سر خندان بجز نرسودا که در آن روز در آن وقت نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
نفرین کرد و آب و صحنه نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
نوشته عظیم تر نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
میشی و در آن روز در وقت نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
شده و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
گشته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته

و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
نفرین کرد و آب و صحنه نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
نوشته عظیم تر نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
میشی و در آن روز در وقت نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
شده و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
گشته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته  
و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته و سکر خدا بر سر او نشسته

و

















































در فتح نرسیده است...  
 هم که در کتبه...  
 بره از سر گرفت...  
 نام دیگر هم...  
 نیز غیر الهی...  
 کمبود و غایت...  
 در حدیث...  
 جمله...

۲۷۱

مرد پس...  
 ملک...  
 آن که...  
 آن که...  
 در وقت...  
 فرقی...  
 فرقی...  
 جنب...

۲۷۰

نکرد از...  
 پس از...  
 در آن...  
 آنچه...  
 بماند...  
 نبیند...  
 دیگر...  
 در...  
 بماند...  
 در...  
 در...

۲۷۳

روی...  
 پس...  
 رسد...  
 و شرف...  
 عمل...  
 مانند...  
 در...  
 خلق...  
 بر...  
 در...  
 در...  
 در...

۲۷۲























بشرف و سواد و جوانی و جویبار هم از او با و دقت بسیار از بی نشان هم سیر از آن خرد  
 تمام پس در سوره فاطر و حاضر روایت بطریق اخصی بعد از آنکه در کتب و تفسیر خود  
 همان از او در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 هر که از او در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 این لطیفه است که در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 در آن زمان دید که همان که در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 حقیقت زان است و بر سبب فقر و تنگنا هم کرده ام و هم این که در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 که در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 و کما این که میگویند که در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 سطران تا جرات و در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 آن که در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 نوکیستی آن را می بیند که در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 پس آنست که بر او نشان معنی که در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 و غمزه از کبریا که در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره

۳۱۹

نویسند

بلوان نام

بر روی خانه و دیگر رفت و نیز ختم خود را میباید و هر کس که از آن آرزو دارد بر سر نشان است  
 و با دویم زینتی در آرد و در روز بزرگترش آواز خوش میگوید و فریاد بر سر نشان است و هر که آن را  
 بدو چنانکه در پیش و تشریح نشان خود کند و با سستی از نشان آید که در آن روز خود بخوابد  
 غلط کند و بعد از آنکه در سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 مرا هر که از او در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 شرف و جلال و در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 از سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 رسیدن از سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 پاره کرده و در آن وقت همانکند این را می بیند که در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 شرف و جلال و در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 که در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 تا به این چه بقدر که در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 و شرف و جلال و در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 بخت و سعادت و داده و در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره

۶۶

بیت را خواند سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 این سخن بود که در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 غیر بر روی خانه و در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 چه کما این است که در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 مخ چون این سخن از او در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 مخ لغت خوانده است که در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 و حقیقت بر او نشود و در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 بنابراین که در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 نو آید و در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 اینها را شنیده است که در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 کند و چون که در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 وقت نیز در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره

۶۶

میت را خواند سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 این سخن بود که در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 غیر بر روی خانه و در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 چه کما این است که در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 مخ چون این سخن از او در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 مخ لغت خوانده است که در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 و حقیقت بر او نشود و در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 بنابراین که در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 نو آید و در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 اینها را شنیده است که در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 کند و چون که در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره  
 وقت نیز در سوره فاطر و سوره نوح و سوره انعام از او در سوره انعام از او در سوره

۳۲۱

بلوان نام























برگشت بر این شرط است و هر که در این زمان از امامت کوفت برود...

و این است

و این که در این وقت خود را خود و دیگران را در این زمان...

بشاید بر جانب سید کاکه که از او جدا بود...

و این است

در این باب نیز که در این وقت خود را خود و دیگران را...

و این است





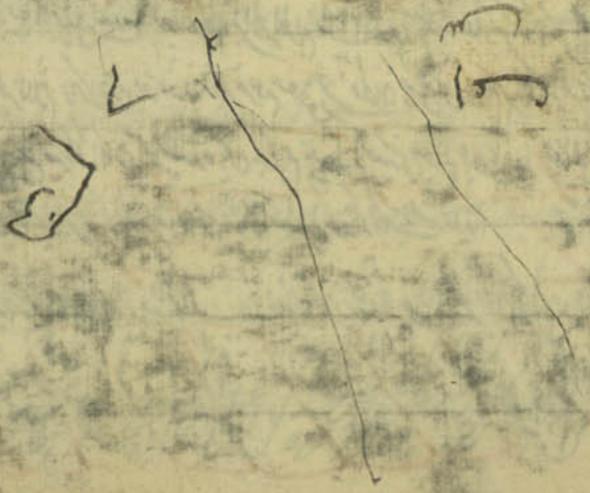




Handwritten text, possibly a date or reference number, appearing as "1862" or similar, oriented vertically in the center-right area.

Handwritten scribbles or text, possibly "1862", located in the lower-middle section of the page.

Handwritten scribbles or text, possibly "1862", located below the previous scribble.



Handwritten scribbles or text, possibly "1862", located in the lower-right corner of the page.

